

جامعه دینی، معارف و حیانی و علوم انسانی

منصور میراحمدی*

چکیده

موضوع اصلی مقاله، نسبت سنجی معارف و حیانی و علوم انسانی در جامعه دینی است. مقاله با به کارگیری الگوی روشی "فهم اجتهادی" تلاش می‌کند ایده "نیازمندی دو سویه جامعه دینی به معارف و حیانی و علوم انسانی و ضرورت تعامل این دو در تنظیم مناسبات زندگی جمعی" را استدلال کند. از دیدگاه مقاله حاضر، نیازمندی علوم انسانی به معارف و حیانی در ارزشگذاری و جهت‌گیری ارزشی تدبیر عقلایی جامعه و نیازمندی معارف و حیانی به علوم انسانی در تحقق خارجی آموزه‌ها و معارف و حیانی با بهره‌گیری از قواعد و مناسبات عقلایی مکنون در علوم انسانی، تعامل مذکور را نشان می‌دهند.

واژگان کلیدی: معارف و حیانی، علوم انسانی، جامعه دینی، فهم اجتهادی

* تاریخ دریافت: ۸۶/۱۰/۰۲ و تاریخ پذیرش نهایی: ۸۶/۱۰/۱۱

* . استادیار گروه علوم سیاسی و روابط بین الملل دانشگاه شهید بهشتی

مقدمه

پرسش از نسبت معارف وحیانی و علوم انسانی در جامعه دینی، پرسشی اساسی در ساحت فکر و اندیشه است. دقت در مفهوم سه دانشواژه مذکور، ضرورت طرح پرسش از نسبت آنها را آشکار می‌سازد. جامعه دینی اگر چه به لحاظ افراد آن، به جامعه‌ای گفته می‌شود که در آن دینداران با یکدیگر زندگی جمعی دارند، اما به نظر می‌رسد بتوان با رویکردی معرفت‌شناختی، آن را جامعه‌ای دانست که مرجعیت دین را پذیرفته است. در این تعریف، دین به عنوان منبع معرفت‌شناختی، پسوند جامعه قرار می‌گیرد و مفروض اساسی آن، امکان تنظیم و ساماندهی جامعه بر مبنای دین و آموزه‌های دینی است. این تنظیم و ساماندهی هم در حوزه ارزشهای بنیادین و هنجارهای اساسی حاکم بر جامعه و هم در حوزه قانونگذاری و تدوین قانون اساسی حاکم بر آن به رسمیت شناخته می‌شود. بدین ترتیب، جامعه دینی جامعه‌ای است که دین در تنظیم و ساماندهی جامعه در دو حوزه ارزشگذاری و قانونگذاری از مرجعیت برخوردار می‌شود. بی‌تردید، پیامد معرفت‌شناختی مهم تعریف مذکور، پذیرش و مرجعیت آن دسته از آموزه‌ها و تعالیمی است که ریشه در وحی دارند و می‌توان از آنها با نام "معارف وحیانی" تعبیر کرد.

بر این اساس، مقصود از معارف وحیانی، تعالیم و آموزه‌های مکنون در گزاره‌های دینی است. این دسته از معارف در مرحله اول، معارفی هستند که گزاره‌های دینی بیانگر آنهاست و در مرحله دوم، صورت‌بندی معرفتی خاص بر اساس تعالیم و آموزه‌های دینی پیدا کرده‌اند. بدین ترتیب، می‌توان معارف وحیانی را در درجه نخست، به تعالیم و آموزه‌های موجود در متون دینی اطلاق کرد و در درجه دوم، آنها را به معارف مبتنی بر آموزه‌های دینی سرایت داد که در این صورت، دانشهای شکل گرفته بر اساس آموزه‌های دینی را نیز در بر خواهد گرفت. به نظر می‌رسد هر یک از این دو برداشت از معارف وحیانی، می‌تواند موضوع تحقیق و تأمل در نسبت‌سنجی آنها با علوم انسانی قرار گیرد که به دلیل رعایت اختصار و تقدّم معرفت‌شناختی، در مقاله حاضر تنها بر مبنای برداشت نخست، نسبت‌سنجی مذکور صورت می‌گیرد. بر این اساس، مقصود از معارف وحیانی، تنها آن دسته از تعالیم و آموزه‌هایی هستند

که در متون دینی وجود دارند. البته تعبیر متون دینی نیز در اینجا هر چند در ظاهر ناظر به قرآن کریم است؛ چرا که منبع وحی است، اما در کنار آن، روایات و آموزه‌های مکتون در سنت پیامبر(ص) و امامان معصوم(ع) را نیز شامل می‌شود؛ چرا که ناظر به وحی و تبیین‌کننده و تفسیرکننده وحی به شمار می‌آیند. با وجود این، در مقاله حاضر بر معارف و آموزه‌های قرآنی تأکید بیشتری صورت می‌گیرد.

دقت در دو دانشواژه جامعه دینی و معارف وحیانی، مقصود از دین و وحی را به عنوان منبع معرفت‌شناختی جامعه و معارف آشکار گردانید. بر این قیاس می‌بایست پسوند "انسانی" در علوم انسانی نیز ناظر به منبع معرفت‌شناختی علوم تلقی شود. لذا مقصود از علوم انسانی، علوم و آموزه‌هایی است که ریشه در عقل بشری داشته، با تکیه بر توانایی عقل بشری شکل گرفته و تنظیم و صورت‌بندی دانشی پیدا کرده‌اند. بدین ترتیب، علوم انسانی، علوم مبتنی بر عقل بشری تلقی می‌شوند. اما به نظر می‌رسد در تعریف رایج از علوم انسانی، علاوه بر تلقی مذکور، می‌توان از منظر موضوع نیز به علوم انسانی نگریست. از این زاویه، علوم انسانی، علمی می‌باشند که به موضوع انسان تعلق دارند و گزاره‌های آن پیرامون مسائل انسانی تنسيق می‌شوند. علاوه بر این، تعریف این دسته از علوم بر اساس تمایز روش‌شناختی علوم انسانی و علوم طبیعی نیز امکان‌پذیر است که در مقاله حاضر ارتباط مستقیمی با هدف آن پیدا نمی‌کند. در نتیجه در مقاله حاضر، به قیاس دو دانشواژه جامعه دینی و معارف وحیانی، علوم انسانی نیز با رویکردی معرفت‌شناختی مورد توجه بوده و بر اساس آن، مقصود از علوم انسانی، علمی است که با تکیه بر عقل بشر ساماندهی، تنظیم و صورت‌بندی دانشی پیدا کرده‌اند. بی‌تردید، این تعریف از علوم انسانی بیانگر ماهیت و سرشت این دسته از علوم است. علوم انسانی بر اساس این رویکرد معرفت‌شناختی، ماهیتی بشری پیدا کرده، حاصل تأملات انسان با تکیه بر عقل بشری نسبت به موضوعات و پدیده‌های انسانی است.

با توجه به ملاحظات مذکور در توضیح مفهوم سه دانشواژه جامعه دینی، معارف وحیانی و علوم انسانی، پرسش اصلی و هدف مقاله حاضر روشن می‌شود. جامعه دینی به دلیل پذیرش مرجعیت دین، باید معارف وحیانی را مبنای زندگی افراد در جامعه قرار دهد؛ زیرا این معارف،

تأمین‌کننده نیازمندی‌های معرفتی جامعه به حساب می‌آیند. با وجود این، در جامعه دینی همچون دیگر جوامع، علوم و معارف بشری نیز شکل می‌گیرند و جامعه مذکور با چنین علوم و معارفی نیز روبه‌روست. بر این اساس، با این پرسش اساسی مواجه می‌شویم که در جامعه دینی چه نسبتی میان معارف وحیانی و علوم انسانی (بشری) برقرار است؟ به دیگر سخن؛ جامعه دینی در تنظیم زندگی جمعی چه رابطه‌ای را باید میان این دو دسته از معارف و علوم برقرار کند؟ مقاله حاضر پاسخگویی به چنین پرسشهایی را دنبال می‌کند و هدف اساسی آن، تبیین رابطه معارف وحیانی و علوم انسانی در جامعه دینی است.

نسبت معارف وحیانی و علوم انسانی در جامعه دینی

از دیدگاه نوشتار حاضر، در جامعه دینی بین معارف وحیانی و علوم انسانی نوعی "تعامل" برقرار است. در واقع؛ جامعه دینی نیازمند است مناسبات زندگی جمعی را بر اساس این تعامل برقرار کند. به منظور آشکارتر شدن این دیدگاه، می‌توان دو فرضیه رقیب زیر را مطرح کرد و از فرضیه اصلی مقاله حاضر باز شناخت:

الف) بی‌نیازی جامعه دینی از علوم انسانی به دلیل برخورداری از معارف وحیانی.

ب) بی‌نیازی جامعه دینی از معارف وحیانی به دلیل برخورداری از علوم انسانی.

در تمایز افکنی با این فرضیات می‌توان فرضیه اصلی را این‌گونه تنظیم و ارائه کرد:

"نیازمندی جامعه دینی به معارف وحیانی و علوم انسانی، دو سویه و تعامل این دو در

تنظیم مناسبات زندگی جمعی ضروری است."

تأیید فرضیه منتخب نیازمند به کارگیری الگوی روشی مناسبی است که بتوان با استخدام آن به گونه‌ای روشمند به این هدف دست یافت. از آنجا که رویکرد منتخب مقاله حاضر، رویکردی درون‌دینی است و تلاش می‌کند با بررسی نگاه متون و منابع دینی، تعامل معارف وحیانی و علوم انسانی را اثبات کند، الگوی روشی مناسب این رویکرد، الگوی فهم اجتهادی خواهد بود. بنابراین، قبل از هر چیز اشاره‌ای گذرا به این الگوی روشی، لازم به نظر می‌رسد.

الگوی روشی

همان‌طور که اشاره شد، به تناسب رویکرد منتخب مقاله حاضر - که رویکردی درون دینی است - الگوی روشی منتخب، الگوی فهم اجتهادی است. تبیین این الگوی روشی مستلزم توضیح دو واژه "فهم" و "اجتهاد" در ترکیب فهم اجتهادی است. مقصود از "فهم"، فرایندی است که در آن آگاهی‌هایی به دست می‌آید؛ "فهم" حاصل تلاشی است برای کسب آگاهی از یک متن. بنابراین، فهم ناظر به حالتی است که در یک فرد پس از تلاش برای کسب آگاهی حاصل می‌شود و به همین دلیل، حاصل روشی است که در تلاش مذکور برای کسب آگاهی در پیش گرفته شده است. آشکار است که چنین مفهومی مبتنی بر این پیش‌فرض اساسی می‌باشد که "روش"، مقدمه "فهم" بوده، نوعی رابطه و پیوند مستقیم میان آنها برقرار است. این پیش‌فرض اساسی تداعی‌کننده نگرشها و رهیافتهای کلاسیک به "فهم" به عنوان خصلتی انسانی است و با نگرشها و رهیافتهای جدید به "آن" که به "مسئله" فهم می‌انجامد، تفاوت اساسی دارد؛ چرا که در نگرشها و رهیافتهای جدید، فهم، هر گونه ارتباط با روش را از دست داده و به "مسئله" تبدیل می‌شود. در واقع؛ در این نگرشها امکان رسیدن به فهم درست از طریق روش، به مسئله و معمایی اساسی تبدیل می‌شود و این پرسش اساسی شکل می‌گیرد که: فهم چگونه ممکن است؟ (بالمر، ۱۳۷۷، ص ۱۸۱)

چنین پرسشی بیانگر انکار رابطه مستقیم میان روش و فهم است که در رهیافتهای جدید هرمنوتیکی، همچون نظریه هرمنوتیک فلسفی گادامر، بر آن تأکید می‌شود. در این نظریه؛ روش محدود تلقی می‌شود، فهم از قلمرو حقیقت و خطایی که در حکم روش تعیین شده است فراتر می‌رود، فهم صحیح را نمی‌توان روشمند کرد و در نتیجه، حقیقت از روش فراتر می‌رود (واینس‌هایمر، ۱۳۸۱، ص ۵۳). اما بر خلاف این نگرشها، در نگرشها و رهیافتهای کلاسیک، فهم، حاصل روش تلقی می‌شود و به همین دلیل، نوع روش بر نوع فهم تأثیرگذار بوده، صحت و درستی فهم به صحت و درستی روش بستگی پیدا می‌کند. بنابراین، در بحث حاضر، فهم حالتی است که پس از تلاش روشمند در انسان حاصل می‌شود و آگاهی خاصی را نسبت به یک چیز (متن) در انسان پدید می‌آورد.

مقصود از "اجتهاد" در الگوی روشی منتخب، روش خاص فهم آموزه‌های دینی است. اجتهاد به مثابه روش، در عرف فقها نهایت سعی و کوشش در به دست آوردن احکام شرعیه است و به این اعتبار، به دست آوردن احکام از دلایل شرع، اجتهاد خوانده می‌شود (حلی، ۱۴۰۳، ص ۱۷۹). اجتهاد خود بیانگر تلاش فکری است که در اثر ممارست تبدیل به ملکه استعدادی می‌گردد «که به وسیله آن می‌توان به استنباط حکم شرعی فرعی از یک اصل پرداخت» (خراسانی، ۱۴۱۲، ص ۴۶۳). بر اساس تعاریف فوق، اجتهاد اگر چه به استنباط ختم می‌شود، اما استنباط، متأخر بر فهم است. به عبارت دیگر؛ اجتهاد فرایندی است که از "فهم" آغاز و به "استنباط" ختم می‌شود. اما این فرایند در صورتی است که هدف از تلاش فکری، به دست آوردن حکم شرعی باشد. چنانچه هدف تنها رسیدن به آگاهی از آموزه‌های شرعی باشد، در این صورت، اجتهاد همان فهم روشمند از آموزه‌های شرعی تلقی می‌شود. بنابراین، اجتهاد فهمی روشمند از متون دینی است که گاه به استنباط حکم شرعی ختم می‌شود و گاه فهمی روشمند از آموزه‌های دینی به دست می‌دهد. در مقاله حاضر تلقی دوم از اجتهاد مورد نظر است. بنابر این، ایده اجتهاد به مثابه "فهم" راهنمای روش شناختی لازم تلقی می‌شود. این تلقی، بیانگر پیوند تنگاتنگ اجتهاد به مثابه فهم با "زبان" به عنوان ابزار معرفت شناختی فهم است. اجتهاد، گفتگوی زبانی مجتهد با متون دینی با تکیه بر قواعد زبانی و با بهره‌گیری از انواع دلالت‌های زبانی است. با تکیه بر این قواعد، مقصود شارع از الفاظ و واژگان درک و حکم شرعی، استنباط یا آموزه‌ای فهمیده می‌شود. از آنجا که قواعد مذکور ابزار معتبر زبانی برای فهم تلقی می‌شوند، امکان فهم صحیح و معتبر، پیش فرض اساسی اجتهاد و فهم اجتهادی دانسته می‌شود.

بنابر این، می‌توان فهم اجتهادی را فهم زبانی از آموزه‌های مکتون در متون دینی دانست که بر اساس آن، مقصود شارع به دست آمده، پس می‌توان معرفت وحیانی را به دست آورد. از این رو معارف وحیانی، معارف خاصی هستند که با تکیه بر فهم اجتهادی از آموزه‌های متون دینی تنظیم و ارائه می‌شود. بدین ترتیب، پیوند تنگاتنگی میان معارف وحیانی و فهم اجتهادی برقرار می‌شود و به همین دلیل، نسبت‌سنجی معارف وحیانی و علوم انسانی در مقاله حاضر، به کارگیری فهم اجتهادی به منزله روش نسبت‌سنجی مذکور را ضروری می‌گرداند.

تعامل معارف و حیانی و علوم انسانی

تبیین ایده‌ی تعامل معارف و حیانی و علوم انسانی به عنوان ایده‌ی اصلی مقاله‌ی حاضر، مستلزم تبیین نیازمندی دو سویه‌ی معارف و حیانی و علوم انسانی است. در صورت تبیین این نیازمندی دو سویه، می‌توان ایده‌ی تعامل را پذیرفت و فرضیه‌های رقیب مقاله را کنار نهاد.

الف) نیازمندی علوم انسانی به معارف و حیانی

علوم انسانی به عنوان علوم مبتنی بر دریافتهای عقلی (عقل عملی) نیازمند معارف و حیانی در جنبه‌های مختلف می‌باشد که مهم‌ترین آنها، ارزشگذاری و جهت‌گیری ارزشی و در نتیجه، تعالی‌بخش وحی به عقل است.

آموزه‌های و حیانی صورت‌بندی شده در معارف و حیانی، در برگیرنده‌ی ارزشها و جهت‌گیری‌های ارزشی خاصی می‌باشند. این ارزشها تأمین‌کننده‌ی ارزشها و جهت‌گیری‌های ارزشی علوم انسانی به حساب می‌آیند. قبل از توضیح ارزشهای مذکور، پاسخ به این پرسش لازم به نظر می‌رسد که اساساً چرا علوم انسانی نیازمند ارزشهای و حیانی است؟

همان‌طور که اشاره شد، مبنای معرفت‌شناختی علوم انسانی، "عقل" است. عقل، چنان‌توان ظرفیتی دارد که با تکیه بر آن، انسان قادر به تشخیص خوبی و بدی و در نتیجه، تدبیر زندگی خویش می‌شود. کنار هم قرار دادن گزاره‌های عقلانی حاصل از تأملات عقلانی و صورت‌بندی آنها، مجموعه معارف و قواعد دانشی خاص را تولید می‌کند که از آنها به علوم انسانی تعبیر می‌شود. پر واضح است که چنین برداشتی از علوم انسانی اگر چه ممکن است با تعریف رایج و با رویکرد جدید به علوم انسانی تفاوت داشته باشد، اما آنچه تعاریف و رویکرد جدید را از برداشت مذکور متمایز می‌سازد، روش تنسیق و صورت‌بندی گزاره‌هاست که مبتنی بر روش تجربی (به مفهوم علمی آن) است. با وجود این، این تمایز تأثیری بر خصلت عقلانی بودن علوم انسانی و جهت‌گیری عقلانی آنها نمی‌گذارد و در هر دو برداشت، چنین خصلتی مشهود است که بیانگر نیازمندی علوم انسانی به ارزشهای و حیانی می‌باشد. این نیازمندی با رویکردهای متفاوتی قابل توضیح است؛ که به عنوان نمونه در سخنان علامه طباطبایی می‌توان با رویکرد فلسفی توضیح این نیازمندی را مشاهده کرد. وی در این باره می‌نویسد:

«عقلی که انسان را به حق دعوت می‌کند و به او امر می‌کند، عقل عملی است که به حُسن و قبح حکم می‌کند، نه عقل نظری که حقایق اشیا را درک می‌کند. عقل عملی مقدمات حکمش را از احساسات درونی می‌گیرد و احساساتی که در انسان در آغاز به طور بالفعل وجود دارد، احساسات قوای شهوت و غضب است و قوه ناطقه در او بالقوه است. احساس فطری او را به اختلاف دعوت می‌کند... پس بی‌نیاز از نبوتی الهی که عقل را تأیید نماید، نمی‌باشد.» (طباطبایی، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۴۸)

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، اگر چه عقل، نیکی و بدی را تشخیص می‌دهد، اما به دلیل تکیه بر احساسات درونی در تمهید مقدمات حکم، احتمال تباهی در داوری‌های عقلی وجود دارد. این تباهی با ارزش‌گذاری‌های خاص وحیانی تدارک شده و تدبیر عقلانی در علوم انسانی، زمینه‌تعالی جامعه را فراهم می‌آورد. به دیگر سخن؛ تدبیر علوم انسانی، تدبیری عقلایی است، اما هدایتگری مورد نیاز این تدبیر از ناحیه وحی و آموزه‌های وحیانی صورت می‌گیرد. قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

«و نزلنا علیک الکتاب تبیاناً لکلّ شیء و رحمة و بُشری للمسلمین» (نحل، ۸۹)؛ و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز و مایه‌هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است. در این آیه، قرآن کریم بیان‌کننده تمام امور معرفی شده است. اما با قراین و شواهدی که در آیه وجود دارد، روشن می‌شود که مقصود آن این نیست که انسان توانایی عقلانی ندارد، بلکه مقصود این است که قرآن کریم بیان‌کننده تمام امور است که مایه‌هدایت، رحمت و بشارت برای مسلمانان است. به گفته علامه طباطبایی، مقصود از هر چیز (کلّ شیء)، امر هدایت است که با آن حق از باطل شناخته می‌شود (طباطبایی، ج ۱۴، ص ۳۲۵). از این رو، قرآن کریم، کتاب هدایت است و این هدایتگری رحمت و بشارتی برای مسلمانان است. رحمت بودن و بشارت بودن قرآن کریم از این روست که با هدایت خود، تدبیر عقلایی بشر را از انحراف و تباهی مصون می‌گرداند. اینجاست که نیازمندی علوم انسانی عقل‌محور به قرآن و معارف وحیانی آشکار می‌شود و اینجاست که مفهوم این سخن امام علی (ع) روشن می‌شود که: «قرآن نوری است که خاموشی ندارد، چراغی است که درخشندگی آن زوال نپذیرد...

با توجه به این نکات، اصل نیازمندی علوم انسانی به هدایتگری معارف و حیانی ثابت می‌شود. هدایتگری قرآن کریم و معارف و حیانی در تبیین ارزشهایی است که با توجه به آنها، تدبیر عقلایی در علوم انسانی از انحراف و تباهی مصون می‌ماند. بر این اساس، لازم است با نگاهی به آموزه‌های مذکور، به فهمی اجتهادی از ارزشگذاری معارف و حیانی ناظر به تدبیر عقلی جامعه دینی بر پایه علوم انسانی دست یابیم.

تدبیر و ایمان

در ارزشگذاری و حیانی، تدبیر عقلایی جامعه بر مدار ایمان جهت‌گیری شده است. قرآن کریم آن‌گاه که امت اسلامی هویت خاصی یافته و در صدد است با به کارگیری عقل جمعی، زندگی خود را تدبیر کند، خطاب خود را به نحو خاص و با معیار "ایمان" بیان می‌کند. آنچه این هویت را برای آنان شکل داده و آنان را از دیگر اجتماعات متمایز کرده "ایمان" است. از این رو، بر اساس این معیار "جامعه مؤمنان" شکل می‌گیرد. در واقع؛ قرآن کریم در آیات مدنی که نخستین تدبیرهای عقلانی امت اسلامی زمینه ظهور پیدا می‌کند، امت را با "یا ایها الذین آمنوا" مخاطب قرار می‌دهد. از آنجا که این امت هویت متمایزی یافته است، تدبیر آن نیز معیارهای خاصی پیدا می‌کند که بهترین آن "دین" است. بدین ترتیب، تدبیر عقلایی جامعه مؤمنان در چارچوب دین معنا پیدا می‌کند و آیات قرآن کریم قوانین دینی را نمایان می‌سازد. این قوانین در برگیرنده حقوق و تکالیف هستند و از آنها به "آیات الاحکام" تعبیر می‌شود و همگی در مدینه و با خطاب "یا ایها الذین آمنوا" نازل شده‌اند. برخی از این آیات به طور مشخص ناظر به تدبیر جامعه می‌باشند که به عنوان نمونه می‌توان به دو آیه ذیل اشاره کرد:

«یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود» (مائده، ۱)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید به پیمانها وفا

کنید.

در این آیه بر ضرورت رعایت پیمانها در تدبیر زندگی جمعی مؤمنان تأکید شده است. بدین ترتیب، با برخورداری افراد از ارزش ایمان، ارزش وفاداری به عهد و پیمانها در جهت‌گیری تدبیر عقلایی آنها وارد می‌شود.

«یا ایها الذین آمنوا لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل» (نساء، ۲۹)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید اموال یکدیگر را به ناحق نخورید.

در این آیه نیز از مؤمنان خواسته می‌شود که در زندگی جمعی خود، حقوق مادی یکدیگر را رعایت کرده، در تنظیم و تدبیر زندگی مالی خود به حریمها و مالکیت خصوصی یکدیگر احترام بگذارند.

به طور کلی می‌توان گفت ایمان به عنوان ارزش بنیادین وحیانی، مرجعیت دین را در تدبیر عقلایی زندگی جمعی به دنبال داشته است. مؤمنان در این تدبیر باید به داوری خدا و رسول (ص) مراجعه کنند. به همین دلیل، در یکی دیگر از آیات قرآن کریم پس از آنکه اطاعت از خدا، رسول و اولی الامر را بر مؤمنان واجب می‌شمارند، داوری خدا و رسول را به هنگام نزاع، ضروری و شرط ایمان آنان معرفی می‌کند:

«یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فان تنازعتم فی شئی فردوه الی الله و الرسول ان کنتم تومنون بالله و الیوم الآخر ذلک خیر و احسن تأویلاً» (نساء، ۵۹)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولوالامر را و هر گاه در چیزی نزاع داشتید آن را به خدا و پیامبر باز گردانید، اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید. این برای شما بهتر و عاقبت و پایانش نیکوتر است.

تدبیر و عدالت

دومین ارزش وحیانی ناظر به تدبیر عقلایی جامعه را می‌توان ارزش "عدالت" دانست. با مراجعه به آیات قرآن کریم می‌توان ضرورت جهت‌گیری تدبیر مذکور را به سوی عدالت دریافت. در آیات متعددی بر این جهت‌گیری ارزشی تأکید شده است. به عنوان نمونه:

«یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین لله شهداء بالقسط و لا یجرمنکم شئتان قوم علی الا تعدلوا، عدلوا هو اقرب للتقوی و اتقوا الله ان الله خیر بما تعلمون» (مانده، ۱)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همواره برای خدا قیام کنید و از روی عدالت گواهی دهید. دشمنی با جمعیتی شما را به ترک عدالت نکشاند، عدالت کنید که به پرهیزگاری نزدیک‌تر است و از (معصیت) خدا پرهیزید که خداوند از آنچه انجام می‌دهید با خبر است.

ملاحظه می‌شود که در این آیه، جهت‌گیری اصلی در زندگی جمعی مؤمنان، عدالت دانسته شده است. علاوه بر این، در یک خطاب عمومی، وظیفه مردم اجرای عدالت در جامعه معرفی شده است:

«ان الله يأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها و اذا حکمتکم بین الناس ان تحکموا بالعدل» (نساء، ۵۸)؛ خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانتها را به صاحبانش بدهید و هنگامی که میان مردم داوری کنید، به عدالت حکم کنید.

این آیه زیربنای مفهوم برابری در برابر قانون را به عنوان مؤلفه اساسی عدالت سیاسی تدارک می‌کند. همان‌طور که مرحوم نایینی بر اساس این آیه این‌گونه استنباط می‌کند که: "حقیقت آن در شریعت مطهره عبارت از آن است که هر حکمی بر هر موضوع و عنوانی که به طور قانونیت و بر وجه کلیت مرتب شده باشد، در مرحله اجرا نسبت به مصادیق و افرادش بالسویه و بدون تفاوت مجری شود." (نایینی، ۱۳۷۸، ص ۹۹)

تدبیر مبتنی بر ارزش عدالت، در نگاه دینی از چنان اهمیتی برخوردار است که به گفته امام علی(ع)، «روزگار اصلاح شود و مردم در تداوم حکومت امیدوار و دشمن در آرزوهایش مأیوس می‌گردد. اما اگر مردم بر حکومت چیره شوند یا زمامدار بر رعیت ستم کند، وحدت کلمه از بین می‌رود، نشانه‌های ستم آشکار و نیرنگ بازی در دین فراوان می‌گردد» (نهج‌البلاغه، ص ۳۱۵)

تدبیر و آزادی

آزادی از دیگر ارزشهایی است که در معارف وحیانی بر آن بسیار تأکید شده است. اهمیت آزادی از دیدگاه وحی به اندازه‌ای است که ورود به جامعه ایمانی با آن امکان‌پذیر بوده، ایمان آزادانه مبنای ورود به چنین جامعه‌ای دانسته شده است. قرآن کریم اگر چه وحی را هدایتگر انسان در زمینه‌های مختلف معرفی می‌کند، اما انسان را در انتخاب راه ایمان و ورود به جامعه ایمانی، آزاد معرفی می‌کند.

قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

«أنا هديناه السبيل اما شاكراً و اما كفوراً» (انسان، ۳)؛ ما راه را به او [انسان] نشان دادیم، خواه شاکر باشد [و پذیرا گردد] یا ناسپاس.

بر اساس این آیه، انسان به گونه‌ای آفریده شده است که می‌تواند راه و مسیر زندگی خود را انتخاب کند. بدیهی است که این آزادی گاه موجب قرار گرفتن در مسیر نادرست شود، به همین دلیل، خداوند در کنار این آزادی، زمینه‌های لازم برای انتخاب درست را نیز فراهم کرده است. فرستادن پیامبران و نزول شریعت از مهم‌ترین زمینه‌های مذکور است. قرآن کریم یکی از مهم‌ترین رسالت‌های پیامبران را بر داشتن موانع فرا روی انتخاب صحیح انسان و زمینه‌سازی آزادی آنان معرفی کرده و ضمن توصیف نقش پیامبر اسلام (ص)، یکی از ویژگی‌های اساسی وی را برداشتن موانع و زنجیرها بیان می‌کند:

«... و يضع عنهم اصرهم و الا غلال التي كانت عليهم» (اعراف، ۱۵۷)؛ و بارهای سنگین و زنجیرهایی را که بر آنهاست (از دوش و گردنشان) برمی‌دارد.

بر اساس چنین رسالتی است که در آیات دیگری پیامبر(ص) را از اجبار و اکراه مردم در ایمان آوردن بر حذر می‌دارد:

«أفأنت تكره الناس حتى يكونوا مؤمنين» (یونس، ۹۹)؛ آیا تو می‌خواهی مردم را مجبور سازی که ایمان بیاورند؟

با توجه به این آیات، ارزش بودن آزادی انسان در معارف وحیانی آشکار می‌شود. در نتیجه، تدبیر جامعه در زمینه‌های مختلف نباید موجب نادیده گرفتن این ارزش شود. تدبیر عقلایی جامعه بر این اساس معطوف به ارزش آزادی است و آزادی، جهت‌گیری ارزشی تدبیر را نشان می‌دهد. لازمه این جهت‌گیری به رسمیت شناختن مشارکت آزادانه انسانها در فرایند تدبیر عقلایی است. معارف وحیانی ضمن تأکید بر این مشارکت، در قالب آموزه‌های خاصی، زمینه‌های شکوفایی و رشد سیاسی اجتماعی آنان را نیز مورد تأکید قرار داده‌اند. از جمله آموزه شورا که به طور خاص در آیه ذیل در زمینه تدبیر و ارتباط آن با آزادی بدان اشاره شده است:

"فبما رحمہ من اللہ لنت لهم و لو كنت فظاً غليظ القلب لانفضوا من حولك، فاعف عنهم و استغفر لهم و شاورهم في الامر فاذا عزمت فتوكل على الله ان الله يحب المتوكلين" (آدم‌عمران، ۱۵۹)؛ به [برکت] رحمت الهی در برابر آنان (مردم) نرم شدی و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو پراکنده می‌شدند. پس آنها را ببخش و برای آنها آموزش طلب کن و در کارها با آنان مشورت کن. پس هنگامی که تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن؛ زیرا خداوند توکل کنندگان را دوست دارد.

این آیه پیامبر(ص) را مخاطب ساخته و در تدبیر جامعه از سوی وی، بر ضرورت مشارکت طلبی آنان تأکید کرده است. بر اساس این آیه، تدبیر پیامبر (ص) در قالب شورا معطوف به رعایت ارزش آزادی اظهار نظر بوده، زمینه شکوفایی و رشد آنان فراهم می‌گردد. در این آیه از پیامبر (ص) درخواست می‌شود که کارهای ناشایست مسلمانان را نادیده بگیرد و از خداوند، بخشش آنان را درخواست کند. اما در عین حال از پیامبر(ص) خواسته می‌شود که با همین افراد مشورت و با مشورت‌خواهی از آنان جامعه را اداره کند.

بدین ترتیب، می‌توان پیوند آزادی و تدبیر را در این آموزهٔ وحیانی مشاهده کرد. در واقع؛ به گفتهٔ محمد رشید رضا: «این آموزه، شورا را واجب می‌کند، اگر چه مردم در آن دچار اشتباه شوند؛ زیرا تمامی خیر و خوبی در تربیت آنها بر عمل کردن به مشورت است نه عمل به رأی رئیس و اگر چه رأی او صحیح باشد؛ چرا که در این امر منفعتی است برای آنها در آیندهٔ حکومتشان، اگر این اصل و رکن عظیم (مشاوره) را به پا دارند». (ابوفارس، ۱۹۸۷، ص ۳۳)

با توجه به آنچه گذشت، ارزش بودن آزادی در قرآن کریم آشکار می‌شود. بر این اساس، تدبیر عقلانی جامعه باید معطوف به ارزش آزادی باشد. در نتیجه، معارف وحیانی یکی دیگر از جهت‌گیری‌های ارزشی تدبیر عقلانی را در قالب قواعد و گزاره‌های علوم انسانی معرفی می‌کند.

تدبیر و مسئولیت

مسئولیت‌پذیری از دیگر ارزشهای ناظر به تدبیر جامعه در معارف وحیانی است. از دیدگاه اسلام، انسان موجودی مسئول در برابر جامعه است و این مسئولیت‌پذیری نشئت گرفته از

توانایی عقلی وی در تصمیم‌گیری صحیح و انتخاب اعمال و رفتارهای درست است. به گفته محمدتقی جعفری، این انتخابگری را می‌توان "اختیار" نامید که عبارت است از "اعمال نظارت و سلطه شخصیت بر دو قطب مثبت و منفی کار یا ترک شایسته یا هدف‌گیری خیر" (جعفری، ۱۳۶۹، ص ۳۶۳). این توانایی، مهم‌ترین مبنای مسئولیت‌پذیری انسان در سطح اجتماعی است. انسانها از دیدگاه قرآن کریم به دلیل برخوردار بودن از این توانایی عقلی می‌توانند درستی را از نادرستی تشخیص دهند و در نتیجه، سرنوشت خود را تغییر دهند:

«ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم» (رعد، ۱۱)؛ همانا خداوند سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آنان آنچه را در خودشان است تغییر دهند.

در این آیه بر تأثیرگذاری انسانها نسبت به تغییر سرنوشت خود تأکید شده است. این توانایی که نشئت گرفته از توانایی تعقل است و نتیجه خود را در اداره و عزم آنان نشان می‌دهد، مهم‌ترین عامل مسئولیت‌پذیری انسانها شناخته می‌شود. به همین دلیل در معارف و حیانی، می‌توان به آموزه‌هایی دست یافت که بیانگر ارزش مسئولیت‌پذیری می‌باشند. یکی از مهم‌ترین آنها، آموزه "امر به معروف و نهی از منکر" است. این آموزه، همگان را در برابر جامعه مسئول شناخته، نوعی نظارت همگانی را مطرح می‌کند.

قرآن کریم می‌فرماید:

«الذین ان مکنّاهم فی الارض اقاموا الصلوه وءاتوا الزکوه و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر و لله عاقبة الامور» (حج، ۴۱)؛ همان کسانی که هر گاه در زمین به آنها قدرت بخشیدیم، نماز را بر پا می‌دارند و زکات می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و پایان همه کارها از آن خداست.

در این آیه به فراهم شدن زمینه‌های لازم برای شکل‌گیری اجتماع مسئول اشاره می‌کند. به گفته علامه طباطبایی در تفسیر این آیه:

«صفت مؤمنان این است که اگر در زمین تمکن پیدا کنند و به آنان آزادی انتخاب آنچه برای زندگی خود دوست دارند داده شود، اجتماع صالحی را شکل می‌دهند که در آن نماز به پا داشته می‌شود و زکات پرداخت می‌گردد و امر به معروف و نهی از منکر می‌شود». (طباطبایی،

بنابر این شکل‌گیری اجتماع مسئول و صالح نیازمند شرایط و زمینه‌های اساسی است که در این میان، امر به معروف و نهی از منکر به عنوان مهم‌ترین ساز و کار تحقق چنین اجتماعی از جایگاه بالایی برخوردار است. بر این اساس، در آموزه‌های وحیانی، ضرورت نظارت همگانی به منظور تحقق اجتماع مسئول مورد توجه قرار گرفته است. در این اجتماع، تدبیر عقلایی معطوف به ارزش مسئولیت‌پذیری است.

بر این اساس، گزاره‌های تدبیری و قواعد علوم انسانی باید به گونه‌ای تنظیم و تدوین شوند که اصل مسئولیت همگانی را تحقق بخشند. علوم انسانی در برگیرنده گزاره‌ها و قواعدی است که به کارگیری آنها تدبیر زندگی جمعی انسانها را در ساحت‌های مختلف به دنبال دارد، اما از منظر آموزه‌های وحیانی، این تدبیر باید ارزش مسئولیت‌پذیری را تحقق بخشیده، تدبیری عقلایی معطوف به این ارزش را ارائه کند. به همین دلیل، گزاره‌ها و قواعد مذکور نمی‌توانند یکسویه تلقی شوند و رابطه‌ای یکسویه را به ظهور رسانند. واضح است که این رابطه، نیازمند طراحی ساختارها و ساز و کارهای مناسبی است که علوم انسانی بر پایه‌ی تجارب جدید عهده‌دار ارائه آنهاست.

از آنچه گذشت، نیازمندی علوم انسانی به معارف وحیانی آشکار شد. علوم انسانی در راستای تدبیر عقلایی جامعه نیازمند جهت‌گیری ارزشی خاصی است که معارف وحیانی می‌تواند این جهت‌گیری را در اختیار علوم انسانی قرار دهد. مباحث گذشته، برخی از مهم‌ترین ارزشهای دینی ناظر به تدبیر عقلایی جامعه را مورد توجه قرار داد، اما روشن است که ارزشهای دینی به موارد پیشگفته محصور نمی‌شوند. در واقع؛ می‌توان به عنوان نتیجه‌گیری بر این نکته تأکید کرد که علوم انسانی، علمی فرهنگی و از این رو، زمینه‌مند است. زمینه‌مندی علوم انسانی، تأثیرپذیری آنها از شرایط فرهنگی و فرهنگ محیط را به دنبال دارد. بر این اساس، علوم انسانی در جامعه دینی، در زمینه‌ای دینی شکل گرفته و به حیات علمی خود ادامه می‌دهد؛ از این رو، نمی‌تواند از ارزشهای دینی نشئت گرفته از معارف دینی در آن جامعه باشد. تماس مستقیم علوم انسانی با معارف وحیانی در جامعه دینی بدین ترتیب امری گریزناپذیر بوده، این تماس به بومی شدن علوم مذکور در محیط فرهنگی جامعه دینی

می‌انجامد. بومی شدن علوم انسانی به عنوان امری ضروری، در جامعه دینی به مفهوم جهت‌گیری ارزشی علوم انسانی در فضای تأثیرپذیری کلی جامعه دینی از معارف وحیانی است.

ب) نیازمندی معارف وحیانی به علوم انسانی

در بخش قبل، نیازمندی علوم انسانی به معارف وحیانی در جهت‌گیری ارزشی این علوم به اختصار بیان شد. در این بخش، با توضیح نیازمندی معارف وحیانی به علوم انسانی، زمینه تقویت ایده مقاله حاضر مبنی بر تعامل معارف وحیانی و علوم انسانی در جامعه دینی فراهم می‌شود.

نقطه عزیمت نیازمندی معارف وحیانی به علوم انسانی را می‌توان ایده "خاتمیت دین" دانست. ایده مذکور زوایای مختلفی دارد که یکی از مهم‌ترین آنها، پرسش از امکان فلسفی این ایده با توجه به نیازها و پرسشهای متغیر زمانها و مکانهای مختلف است. بی‌تردید از نگاه معارف وحیانی، اسلام آخرین دین الهی است. قرآن کریم، پیامبر(ص) را "خاتم النبیین" معرفی کرده (احزاب، ۴۰)، دین الهی را "اسلام" (آل عمران، ۱۹) و پذیرش دینی غیر از اسلام را مردود دانسته (آل عمران، ۸۵) و مخاطبان قرآن کریم را اعم از مخاطبان مستقیم پیامبر(ص) بیان کرده است (انعام، ۱۰۲). با توجه به این آیات، پرسش امکان فلسفی خاتمیت اسلام با توجه به نیازها و پرسشهای متغیر، پرسشی معقول به نظر می‌رسد. خاتمیت دین اسلام به مفهوم پذیرش اصول ثابت دینی است که در زمانها و مکانهای مختلف قابل اجرا باشد، اما نیازها و پرسشهای متغیر در زمانها و مکانهای مختلف، اجرای اصول ثابت مذکور را با پرسش روبه‌رو می‌سازد. البته همان‌طور که برخی از نویسندگان به درستی اشاره کرده‌اند، این سؤال که چگونه ممکن است دین ثابت در مورد مسائل و موضوعات متغیر، تکالیف، قوانین و روشهای ثابتی به دست دهد، ناظر به آن دسته از گزاره‌های دینی است که در مقام جعل تکلیف (الزام) و ارزشگذاری هستند، نه گزاره‌هایی که از واقع خبر می‌دهند (احمدی، ۱۳۸۴، ص ۲۱۶). بر این اساس، خاتمیت دین اسلام، خاتمیت گزاره‌های تکلیفی (الزامی) و ارزشی را به دنبال دارد. در نتیجه، ضرورت

انطباق گزاره‌های مذکور که در طول زمانها و مکانها ثابت به نظر می‌رسند، واقعیت‌های متغیر در زمانها و مکانها را آشکار می‌سازد.

در پاسخ به پرسش مذکور و تبیین چگونگی انطباق گزاره‌های ثابت دین با شرایط متغیر، دیدگاه‌های مختلفی مطرح شده است (ر.ک. به: همان، ص ۲۳۵-۲۲۲). در مقاله حاضر با رویکردی متفاوت، بر نیازمندی معارف و حیانی به علوم انسانی برای انطباق اصول ثابت و حیانی با شرایط و امور متغیر زمانی و مکانی استدلال می‌شود. از دیدگاه حاکم بر این مقاله، معارف و حیانی در برگیرنده ارزشها و احکام خاصی است که در کنار باورها و اعتقادات، سه رکن اساسی دین را تشکیل می‌دهند. در واقع؛ معارف و حیانی در برگیرنده جهان‌بینی، ارزشها و هنجارهای خاص هستند که می‌توان از آنها با وصف "دینی" تعبیر کرد. معارف و حیانی در برگیرنده اصول و باورهای دینی شکل‌دهنده جهان‌بینی دینی هستند، گزاره‌های ارزشی که مجموعه ارزشهای دینی را تدارک می‌بخشند و در نهایت، بر اساس جهان‌بینی و ارزشگذاری مذکور، هنجارهای دینی را در قالب بایدها و نبایدها و به‌طور کلی الزامات حقوقی فراهم می‌آورند. جهان‌بینی، ارزشها و هنجارها سه لایه اساسی مورد نیاز انسانها را در زندگی فردی و اجتماعی تشکیل می‌دهند. اما انطباق دین در این سه لایه با واقعیتها و رفتارهای بیرونی افراد، نیازمند لایه چهارمی است که می‌توان از آن به لایه "نمادها" تعبیر کرد. مقصود از نمادها، نشانه‌های رفتاری است که نمایانگر دینداری دینداران و باور آنها به معارف و حیانی می‌باشند. به دیگر سخن، معارف و حیانی که در برگیرنده باورها، ارزشها و هنجارها می‌باشند، در صورت تحقق، در متن زندگی و رفتار انسانها نمادهایی تولید می‌کنند که مظهر دینداری و پایبندی انسانهای متدین به معارف و حیانی است. گلاک و استارک از اندیشمندان و نویسندگان غربی، از این نمادها به "پیامدها" تعبیر کرده‌اند و آن را در کنار بعد اعتقادی، اعمال دینی، تجربی و دانشی، قرار داده‌اند. از نظر آنان بعد "پیامدها" بر رفتار روزمره و غیر دینی افراد ناظر است و مقصود از آنها، حضور و وجود اندیشه و حسی خداگرایانه در متن زندگی است که در رفتار فرد استحکام می‌یابد و به زندگی او رنگ و بوی دینی می‌دهد (جیت‌ساز قمی، ۱۳۸۳، ص ۱۹۸). بر این اساس، می‌توان گفت که "نمادها" و "پیامدها" حاصل تحقق معارف و حیانی در زندگی

معتقدان به آنهاست. در نتیجه، ارتباط تنگاتنگی میان باورها، ارزشها و هنجارها با نمادها و پیامدهای آنها وجود دارد.

حال با توجه به آنچه گذشت، می‌توان به تبیین نیازمندی معارف وحیانی به علوم انسانی پرداخت. همان‌طور که قبلاً ذکر شد، سه لایه اساسی را برای معارف وحیانی می‌توان در نظر گرفت: باورها و اعتقادات، ارزشها، هنجارها. تحقق این سه گونه معارف در زندگی انسانها و شکل‌گیری نمادها و پیامدهای دینی در زندگی آنان و در نتیجه، تحقق دینداری، نیازمند بهره‌گیری از قالبها و ساختارهایی است که علوم انسانی می‌تواند این قالبها و ساختارها را در اختیار قرار دهد. به عبارت دیگر؛ علوم انسانی که حاصل تعقل بشر در طول تاریخ شکل‌گیری این علوم است، در برگرفته اصول و قواعدی است که نمایانگر تجربه عقلایی انسانها در تنظیم مناسبات زندگی جمعی آنهاست. بهره‌برداری از این اصول و قواعد، زمینه‌های لازم را برای تحقق معارف وحیانی به دنبال دارد. تردیدی نیست که اصول و قواعد موجود در علوم انسانی، با توجه به تحوّل و دگرگونی شرایط زمانی و مکانی، از قابلیت انعطاف بسیار زیادی برخوردار است که بهره‌گیری از آنها در جهت تحقق معارف وحیانی، قابلیت تحقق معارف مذکور را افزون می‌سازد. در واقع؛ معارف وحیانی از طریق اصول و قواعد مذکور به شیوه‌ای عقلانی در جامعه تحقق می‌یابند.

پرسشی که ملاحظات مذکور فراروی ما قرار می‌دهد این است که اگر چه اصول و قواعد مکنون در علوم انسانی، موجبات تحقق معارف وحیانی را در جامعه به دنبال دارد، اما این امر به امکان بهره‌برداری از اصول و قواعد مذکور در جامعه دینی بستگی دارد. به دیگر سخن؛ اگر چه به کارگیری اصول و قواعد مذکور موجب هماهنگی معارف وحیانی با شرایط زمانی و مکانی و در نتیجه، انعطاف‌پذیری آنان می‌شود، اما آیا اساساً معارف وحیانی چنین بهره‌برداری و به کارگیری را بر می‌تابند؟ پاسخ معارف وحیانی به این پرسش چیست؟ تردیدی نیست که پاسخگویی به این پرسشها مستلزم مراجعه به آموزه‌های دینی و تلاش برای دستیابی به فهمی اجتهادی از آنان است. در ادامه به اختصار به چنین تلاشی مبادرت می‌کنیم.

با دقت در متون و منابع دینی، می‌توان برخورد انسان را با آموزه‌ها و معارف وحیانی را در دو حالت "تعقل" و "گزینش آزادانه" معتبر دانست. در واقع؛ متون دینی، اولاً فهم معارف وحیانی و ثانیاً گزینش آزادانه را از مسلمانان درخواست کرده‌اند.

ضرورت تعقل در معارف وحیانی

در آیات متعددی از قرآن کریم بر توانایی عقلانی انسانها برای تعقل در باره معارف وحیانی تأکید شده است. از دیدگاه قرآن کریم، عقل یکی از منابع معرفتی انسان است که با تکیه بر آن می‌تواند حقایق مکنون در معارف وحیانی را بفهمد. به عنوان نمونه، درباره فهم قرآن کریم به عنوان منبع معارف وحیانی اسلام می‌فرماید:

«أنا أنزلناه قرآناً عربياً لعلكم تعقلون» (یوسف، ۲)؛ ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم شاید شما بیندیشید.

بر اساس این آیه، امکان فهم معارف وحیانی قرآن کریم وجود دارد و به همین دلیل از مخاطبان، تعقل نسبت به آن درخواست شده است. همچنین در بسیاری از آیات قرآن کریم به برخی از حقایق مربوط به نظام آفرینش اشاره شده و از مخاطبان خواسته است که درباره آنها بیندیشند:

«ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف الليل و النهار و الفلك التي تجری فی البحر بما ینعف الناس و ما انزل الله من السماء من ماء فاحیا به الارض بعد موتها و بث فیها من کل دابة و تصریف الریاح و السحاب المسخر بین السماء و الارض لآیات لقوم یعقلون» (بقره، ۱۶۴)؛ در آفرینش آسمانها و زمین و آمد و شد شب و روز و کشتی‌هایی که در دریا به سود مردم در حرکتند و آبی که خداوند از آسمان نازل کرده و با آن زمین را پس از مرگ زنده نموده و انواع جنیندگان را در آن گسترده و در تغییر مسیر بادها و ابرهایی که میان زمین و آسمان مسخرند، نشانه‌هایی است برای مردمی که عقل دارند و می‌اندیشند.

بر اساس این آیه، عقل، توانایی اندیشیدن در باره حقایق هستی را دارد و به همین دلیل، با اندیشیدن در باره این حقایق می‌تواند آنها را به عنوان نشانه‌هایی از توحید الهی، مورد توجه

خود قرار دهد. افزون بر این دسته از آیات، در برخی دیگر از آیات قرآن کریم، از عقل به عنوان توانایی اندیشیدن در باره قوانین و سنن الهی یاد شده است که آشکارا با موضوعات و مسائل برخی از علوم انسانی نسبت تنگاتنگی برقرار می‌کند. به عنوان نمونه، پس از اشاره به سرنوشت برخی از اقوام پیشین می‌فرماید:

«افلّم یسیروا فی الارض فتکون لهم قلوبٌ یعقلون بها أو اذانٌ یسمعون بها فانّهم لا تعمی الابصار و لکن تعمی القلوبُ الّتی فی الصدور» (حج، ۴۶)؛ آیا آنان در زمین سیر نکردند تا دل‌هایی داشته باشند که حقیقت را با آن درک کنند یا گوش‌های شنوایی که با آن (ندای حق را) بشنوند؛ چرا که چشم‌های ظاهر نابینا نمی‌شود، بلکه دل‌هایی که در سینه‌هاست کور می‌شود. یا در باره یک سنت الهی می‌فرماید:

«و من نعمة نكسّه فی الخلق افلا تعقلون» (یس، ۶۸)؛ و هر کس را که طول عمر دهیم، در آفرینش واژگونه‌اش می‌کنیم (و به ناتوانایی کودکی باز می‌گردانیم) آیا اندیشه نمی‌کنند. با توجه به آیات مذکور، ایده ضرورت تعقل در معارف وحیانی آشکار می‌شود. بنابراین، می‌توان گفت که معارف وحیانی خود بهره‌گیری از عقل را بر می‌تابند و از این رو، به کارگیری عقل در تحقق خارجی معارف وحیانی تجویز و موجه می‌شود.

گزینش آزادانه معارف وحیانی

قرآن کریم علاوه بر درخواست تعقل نسبت به معارف وحیانی، بر گزینش آزادانه معارف وحیانی در مسیر زندگی تأکید می‌کند. قرآن کریم با اشاره به هدایت انسانها در مسیر مذکور، آنها را در انتخاب راه سعادت آزاد معرفی می‌فرماید:

«انا هدیناه السبیل اما شاکراً و اما کفوراً» (انسان، ۳)؛ ما راه را به او [انسان] نشان دادیم، خواه شاکر باشد [و پذیرا گردد] یا ناسپاس.

بر اساس این آیه، انسانها به‌طور طبیعی آزاد آفریده شده‌اند. از این رو، امکان گزینش آزادانه معارف وحیانی برای آنها فراهم است. به همین دلیل در پذیرش دین به عنوان مجموعه‌ای از معارف علمی که به دنبال آنها عمل وجود دارد (طباطبایی، پیشین، ج ۲، ص ۳۴۲)، هیچ گونه اکراهی پذیرفتنی نیست:

«لا اکراه فی الدین قد تبینَ الرشد من العی» (بقره، ۲۵۶)؛ در [قبول] دین اکراهی نیست (زیرا) راه درست از راه انحرافی روشن شده است.

پر واضح است که گزینش آزادانه معارف و حیانی بر اساس آیات مذکور با تعقل آزادانه در این معارف امکان‌پذیر می‌باشد. به همین دلیل، تأکید بر گزینش آزادانه این معارف در قرآن کریم به معنای تأکید بر تعقل در آنهاست. از این رو، این دسته از آیات نیز بر اعتبار عقل و تعقل برای گزینش آزادانه معارف و حیانی و تحقق خارجی آنها در زندگی دلالت می‌کنند. بدین ترتیب، از این آیات نیز می‌توان پذیرش و اعتبار عقل را به دست آورد. اعتبار عقل به مفهوم اعتبار آن به عنوان منبع معرفتی علوم انسانی است. با اثبات چنین اعتباری، علوم انسانی از جایگاه بالایی برخوردار می‌شوند و بدین ترتیب جامعه دینی می‌تواند از علوم مذکور برای تحقق معارف و حیانی بهره گیرد. البته نیازمندی معارف و حیانی به علوم انسانی منحصر به عرصه تحقق آن معارف نمی‌شود، بلکه در عرصه‌های دیگری نیز این نیازمندی ممکن است وجود داشته باشد. به عنوان نمونه، علوم انسانی در کشف معارف و حیانی نیز می‌توانند با این معارف ارتباط برقرار کنند؛ چرا که با به کارگیری دقیق عقل، امکان کشف دقیق‌تر و صحیح‌تر معارف و حیانی بیشتر می‌شود. با وجود این، در مقاله حاضر از یک سو به جهت رعایت اختصار و از سوی دیگر به دلیل تمرکز بر ترابط علوم انسانی و معارف و حیانی، تنها از منظر نیازمندی جامعه دینی به مثابه عرصه تحقق علوم و معارف، به توضیح نیازمندی معارف و حیانی به علوم انسانی در زمینه تحقق خارجی معارف مذکور اکتفا شد.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

معارف و حیانی به عنوان مهم‌ترین منبع معرفتی جامعه دینی، مهم‌ترین پیامد معرفت‌شناختی پذیرش مرجعیت دین در جامعه دینی است. علاوه بر این، جوامع دینی در دوران مدرن با دسته‌ای دیگر از معارف روبه‌رو هستند که از آنها به "علوم انسانی" تعبیر می‌شود. مقاله حاضر به نسبت سنجی این دو دسته از معارف در جامعه دینی پرداخت. از آنچه گذشت، ایده "نیازمندی دو سویه جامعه دینی به معارف و حیانی و علوم انسانی و ضرورت تعامل این دو در

تنظیم مناسبات زندگی جمعی" به عنوان فرضیه مقاله، مورد تأیید قرار گرفت. در مقاله حاضر با اتخاذ الگوی روشی "فهم اجتهادی"، تلاش شد در دو محور جداگانه، تعامل معارف و حیانی و علوم انسانی مورد بررسی قرار گیرد. تعامل مذکور از طریق اثبات نیازمندی علوم انسانی به معارف و حیانی در ارزشگذاری و جهت گیری ارزشی علوم انسانی و نیازمندی معارف و حیانی به علوم انسانی در تحقق خارجی آموزه‌ها و معارف و حیانی با بهره گیری از قواعد و مناسبات عقلایی مکنون در علوم انسانی به بحث گذاشته شد.

گزاره‌های ذیل به مثابه نتایج مقاله، بر تعامل معارف و حیانی و علوم انسانی دلالت دارند:

- تدبیر علوم انسانی، تدبیری عقلایی است اما هدایتگری مورد نیاز این تدبیر از ناحیه وحی و معارف و حیانی صورت می‌گیرد.
- ارزشگذاری و هدایتگری معارف و حیانی نسبت به تدبیر عقلایی علوم انسانی در چهار جهت اساسی "ایمان"، "عدالت"، "آزادی" و "مسئولیت" صورت می‌گیرد.
- ارتباط و تماس مستقیم علوم انسانی با معارف و حیانی در جامعه دینی امری گریز ناپذیر بوده، به بومی شدن علوم انسانی در محیط فرهنگی جامعه دینی می‌انجامد.
- اعتقادات، ارزشها و احکام، سه لایه اصلی معارف و حیانی است که تحقق آنها نیازمند لایه چهارمی است که از آن به "نمادها" یا "پیامدها" تعبیر می‌کنند.
- نماد سازی و پیامدهای دینی در رفتار دینی و دین‌مداری انسانها در جامعه دینی با استفاده از آموزه‌های علوم انسانی امکان‌پذیر است.
- معارف و حیانی، بهره‌گیری از علوم انسانی و تدابیر عقلایی را بر می‌تابند.

منابع

- قرآن کریم
- نهج البلاغه (۱۳۸۳)؛ ترجمه محمددشتی، قم، مؤسسه فرهنگی، تحقیقاتی امیرالمؤمنین (ع)، ج ۱۹
- ابوفارس، محمد عبدالقادر (۱۹۸۷)؛ حکم الشوری فی الاسلام و نتیجتها، [بی‌جا]، دارالفرقان.
- احمدی، محمدامین (۱۳۸۴)؛ انتظار بشر از دین، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- بالمر، ریچارد (۱۳۷۷)؛ علم هرمنوتیک؛ نظریه‌تأویل در فلسفه‌های شلایر ماخر، دیلتای، هایدگر و گادامر، توجه محمدسعید ضیایی کاشانی، تهران، هرمس
- جعفری، محمدتقی (۱۳۷۹)؛ حکمت اصول سیاسی اسلام، تهران، بنیاد نهج البلاغه.
- جیت‌ساز قمی، محمدجواد (۱۳۸۳)؛ «هویت دینی جوانان در ایران»، هویت در ایران، به اهتمام علی‌اکبر علیخانی، تهران، پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی.
- حلّی، حسن‌بن‌یوسف (۱۴۰۳ ق)؛ معارج الاصول، به کوشش محمدحسین رضوی، قم، آل‌الایت.
- خراسانی، محمدکاظم (۱۴۱۲ق)؛ کفایة الاصول، بیروت، مؤسسه آل‌الایت لاحیاء التراث.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین (بی‌تا)؛ المیزان فی تفسیر القرآن، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- نائینی، محمدحسین (۱۳۷۸)؛ تنبیه الامه و تنزیه المله، با مقدمه و پاورقی سیدمحمودطالقانی، تهران، شرکت سهامی انتشار، ج ۹.
- واینسهایمر، جونل (۱۳۸۱)؛ هرمنوتیک فلسفی و نظریه ادبی، ترجمه مسعود علیا، تهران، ققنوس